سفارت و نيابت خاصه

نجمالدين طبسي

اشاره

يكي از مباحثي كه دانستن آن بسيار پس از غيبت صغري و آغاز غيبت كبرا ضروري و لازم است، بحث نيابت خاصه است و اين‌كه حضرت تا زمان ظهور، نايب خاصي نخواهد داشت و بالطبع جلوي بسياري ادعاهاي رؤيت و مشاهدات و دعوي سفارت و نيابت خاصه گرفته مي‌شود و در اين راستا، بايد توقيعي كه هر گونه رؤيت را نفي مي‌كند، بررسي سندي و دلالي شود.

در بحث حديث‌شناسي موضوعي را مطرح كرده و دربارة آن، در چند محور به بحث و بررسي مي‌پردازيم:

محور نخست: ابتدا روايات مثبت و نافي را مي‌آوريم، سپس به بررسي سندي آن روايات -البته در صورت نياز منبع آن روايت را بررسي مي‌كنيم- مي‌پردازيم. اگر در سند يك راوي مشكل داشته باشد، براي ما كافي است و روايت، گاهي بدين سبب، از درجة اعتبار ساقط مي‌شود.

محور دوم (شهرت روايي): مطلب ديگر كه در اعتبار روايت اثر دارد، اين است كه آيا حديث را ديگران نقل كرده‌اند يا نه (به اصطلاح، شهرت روايتي دارد يا نه). نقل ديگران تا زمان فعلي، هرچه بيشتر باشد، دليل اعتبار بخشيدن آنها به روايت و عدم نقل، دليل اعراض آنها از روايت است.

محور سوم (فقه الحديث): در اين مرحله به معنا و فقه الحديث مي‌پردازيم، و سخنان بزرگاني مانند مرحوم صدوق، مجلسيين، فيض كاشاني و... خلاصه، سخناني كه در روايات، از زمان شيخ صدوق تا امروز داشته‌اند را مي‌آوريم.

براي اين كه جوابگوي شبهات وارده از گوشه و كنار بلاد اسلامي و... باشيم، بايد در مباحث حديث‌شناسي، به اطلاع و دست پر، وارد ميدان شويم.

محور اول

مرحوم طبرسي مي‌فرمايد:

اما الابواب المرضيون فاولهم الشيخ الموثوق به ابوعمرو عثمان بن سعيد نصَّبه اولاً ابوالحسن علي بن محمد العسكري ثم ابنه ابومحمد الحسن فتولي القيام بامورهما حال حياتهما ثم بعد ذلك قام بأمر صاحب الزمان ( و كان توقيعاته و جواب المسائل تخرج علي يديه فلما مضي لسبيله قام ابنه ابوجعفر (محمد) بن عثمان مقامه و ناب منابه في جميع ذلك فلما مضي هو قام بذلك ابوالقاسم (حسين بن روح)، من بني نوبخت فلما مضي هو قام مقامه ابوالحسن (علي) بن محمدالسمري.

مرحوم طبرسي سپس مي‌فرمايد:

لم يقم احد منهم بذلك الا بنص عليه من قبل صاحب الامر ( و نصب صاحبه الذي تقدم عليه و لم تقبل الشيعة قولهم الابعد ظهور آية معجزة تظهر علي يد كل واحد منهم من قبل صاحب الأمر تدل علي صدق مقالتهم و صحة بابيتهم فلما حان سفر ابي الحسن السمري من الدنيا و قرب اجله قيل له: الي من توصي؟ فأخرج اليهم توقيعاُ نسخته: بسم الله الرحمن الرحيم يا علي بن محمد السمري اعظم الله اجر اخوانك فيك فانك ميتٌ مابينك و بين سته ايام. فاجمع امرك و لاتوص الي احد فيقوم مقامك بعد وفاتك فقد وقعت الغيبة التامة فلاظهور الا بعد اذن الله تعالي ذكره و ذلك بعد طول الامد و قسوة القلوب و امتلاء الارض جوراً و سيأتي الي شيعتي من يدعي المشاهدة ألا فمن ادعي المشاهدة، قبل خروج السفياني و الصيحة، فهو كذاب مفترٍ و لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم؛1

ترجمه: سفرايي كه مورد تأييد و رضايت، اولين آنها شيخ ثقه، ابوعمرو عثمان بن سعيد است. اين شخص را ابتدا امام هادي(ع) و سپس امام عسكري(ع) به نيابت تعيين كردند و عهده‌دار كارها و امور آن دو بزرگوار بود. پس از رحلت آنان، عهده‌دار امور حضرت صاحب الزمان( شد و توقيعات و پاسخ‌هاي حضرت به پرسش‌هاي مردم، به وسيلة او به آنان مي‌رسيد. پس از رحلت اين سفير، فرزندش، محمد بن عثمان جانشين او شد و تمام كارهاي وي را بر عهده گرفت و پس از درگذشت او، ابوالقاسم حسين بن روح مسؤوليت را عهده‌دار شد. پس از مرگ او نيز، اين مقام به علي بن محمد سمري سپرده شد.

هيچ يك از اين چهار نفر، بدون نص و تعيين حضرت صاحب الامر( و تعيين نمايندة قبلي انجام نمي‌گرفت؛ بلكه شيعيان سفارت او را نمي‌پذيرفتند؛ مگر اين‌كه معجزه و كرامتي به اشارة حضرت بر دست ايشان ظاهر شود كه دليل بر صدق گفتار و ادعايشان باشد.

پس چون اجل سفير چهارم فرا رسيد، به وي گفتند: "به چه كسي وصيت خواهي كرد؟ ] سفير پنجم كيست؟[" او فوراً نامه‌اي نشان داد كه در آن، چنين نوشته بود:

اي علي بن محمد سمري! خداوند اجر برادران تو را عظيم و بزرگ قرار دهد. بدان كه تو پس از شش روز، از دنيا خواهي رفت. پس ]به كارهاي خود بپرداز[ و امور خود را جمع كن و پس از خود، كسي را جانشين قرار مده؛ چون به تحقيق، دوران غيبت كبرا فرا رسيد و از اين پس، ظهوري نيست، مگر آن‌كه خداوند اذن فرمايد و آن هم، پس از گذشت مدت طولاني و قساوت دل‌ها و پر شدن دنيا از ظلم و بي عدالتي است. به زودي كساني از شيعيان ما، ادعاي مشاهده كنند. بدان هر كس كه پيش از خروج سفياني و شنيده شدن صيحة ]آسماني[ ادعاي مشاهده كند، دروغگو بوده و نسبت ناروا داده است.

شيعياني كه به خدمت نايب چهارم آمده بودند، آن نامه را نسخه‌برداري كردند و رفتند. پس از شش روز برگشتند و ديدند كه او در حالت احتضار است. بعضي از همان مردم، پرسيدند: "چه كسي جانشين تو است؟" و او فرمود: "خدا امري دارد كه خود، رسانندة آن است" و سپس جان داد.

از مضمون توقيع، اين مطلب فهميده مي‌شود كه پس از وي، ديگر سفارت خاصه نيست، بلكه اگر به ظاهر عبارت توقيع، بسنده كنيم مشاهدة همراه با ادعا هم نمي‌تواند درست باشد و مدعي مشاهده، دروغگو است؛ ولي به طور حتم، اين معنا مراد نيست و بزرگان و افراد مورد اطميناني- كه احتمال دروغ در آنها راه ندارد- ادعاي مشاهده كردند.

بررسي سندي توقيع شريف

سؤال اين است كه آيا مشاهده ممكن است و كسي را كه ادعاي رؤيت كند، تصديق كنيم يا نه؟

طبق ظاهر اين حديث، بايد او را تكذيب كرد. براي اين‌كه بتوانيم نظر نهايي بدهيم، ابتدا بايد سند حديث را بررسي كنيم؛ چرا كه مهم‌ترين دليل منكران، همين روايت است، سپس از جهت معنا و دلالت نيز در اين روايت به دقت وتأمل بپردازيم.

اين حديث، حدود پانزده مدرك دارد كه همگي يا از كتاب كمال‌الدين است يا به طور مستقيم از ابن بابويه نقل كرده‌اند (بين نقل از كمال‌الدين و از ابن بابويه فرق است؛ چرا كه اولي، از كتاب صدوق نقل مي‌كند، دومي از خود صدوق و اين، خود يك طريق است).

شايان ذكر است در اين نقل‌ها، اختلاف مختصري هست؛ مثلاً در بعضي نسخ، "قد وقعت الغيبة التامة" است و در برخي "قد وقعت الغيبة الثانية" يا در برخي نقل‌ها "سيأتي الي شيعتي من يدعي المشاهدة" و در بعضي "و سيأتي سبعون" است كه خيلي مهم نيست.

در اين بخش، متن سند را بيان مي‌كنيم، تا معلوم شود ادعاي ارسال و ضعف اين حديث درست است يا نه؟

مرحوم صدوق مي‌فرمايد: "حدثنا ابومحمد الحسن بن احمد المكتب، قال: كنت بمدينة السلام (بغداد)..." سپس حديث و توقيع را نقل مي‌كند. در اين سند، صدوق، از ابومحمد و او از نايب چهارم، نقل مي‌كند؛ آيا اين مرسل است؟ توقيعاتي ديگر هم كه بيان مي‌كند، آيا مرسل است؟2

مرحوم صدوق در سال 381ق درگذشت و در دوران غيبت صغرا و زمان نايب چهارم هم در قيد حيات بوده است؛ پس خود صدوق مي‌تواند با يك واسطه از نايب چهارم نقل كند و مشكل ارسال ندارد. بلي، اگر حرفي هست، در خود ابومحمد الحسن بن احمد المكتب است كه در كتب رجالي، نامي از وي نيامده؛ نه مدح و نه ذم و به اصطلاح، مهمل است.

قابل توجه كه مرحوم صدوق، چند جا از وي نقل حديث مي‌كند؛ يكي همين توقيع، ديگري دعاي معروف "اللهم عرّفني نفسك"3 و - طبق نقل جمال الاسبوع4- دعاي ديگري نيز از ابن احمد المكتب نقل مي‌كند؛ ولي اين نقل‌ها، مشكل اهمال (مهمل بودن راوي) را حل نمي‌كند، چرا كه ملاك در مهمل‌نبودن ذكر راوي، در كتب رجالي است، نه كتب روايي.

نكتة در خور اهتمام اين است كه اگر اين مبنا را بپذيريم كه مشايخ ثقات، ثقه هستند، ابن احمد المكتب، چون از مشايخ مرحوم صدوق است، ثقه مي‌شود؛ در نتيجه، توقيع و حديث معتبر، تلقي مي‌شود. اگر گفته شود اين مبنا قبول است، اما فقط دربارة احمد بن ابي نصر بزنطي و صفوان بن ابي عمير است كه اگر از مشايخ خود نقل حديث كنند، دال بر وثاقت آنها است. مبناي ديگر بر وثاقت مشايخ، اكثار (بسياري نقل روايت) است، مانند كليني و غيره در كتب اربعه كه بيش از دو هزار بار از سهل بن زياد نقل حديث مي‌كنند. اين اكثار، اين مطلب را مي‌فهماند كه سهل بن زياد، ضعيف نيست. خلاصه حتي اگر مبناهاي اخير را بپذيريم، باز هم شامل اين حديث نمي‌شود.

اشكال: با مراسيل صدوق، معاملة مسانيد كرده‌اند.

جواب آن معلوم است كه اولاً اين حديث، مرسل نيست. ثانياً اين حرف را دربارة كتاب من لايحضره الفقيه گفته‌اند، در حالي‌كه اين روايت، در كمال الدين است.

راه حل مشكل اين است كه بگوييم مرحوم صدوق امر به اين اهميت را بدون هيچ تعليقه و حاشيه‌اي مي‌آورد و اين، حاكي از اعتماد او بر راوي يا صحت متن روايت است. هرچند اين مطلب را نمي‌توان به همه جا و همة موارد تعميم داد، در اين مورد، اطمينان داريم. به هرحال از اين طريق مي‌شود به صحت راوي يا روايت پي برد. البته شهرت هم، مؤيد صحت اين روايت است.

محور دوم: شهرت روايي

در اين مرحله، اين موضوع را روشن مي‌كنيم كه آيا منابع و كتاب‌هايي‌كه اين توقيع را نقل كرده‌اند، زياد است يا اندك كه نتيجه آن، در استحكام و عدم استحكام روايت مؤثر است.

منابع و مدارك حديث - به ترتيب زماني- عبارتند از:

مدرك اول: كمال الدين مرحوم صدوق، ج2، باب 45، ح44، ص516؛ البته مرحوم صدوق، خودش به اين توقيع، طريق دارد و مي‌گويد: "حدثنا ابومحمد الحسن ابن احمد المكتب قال: كنت: بمدينة السلام في سنة التي توفي فيها علي بن محمد السمري فحضرته قبل وفاته بايام..."؛ يعني ابومحمد حسن بن احمد المكتب براي شيخ صدوق، نقل مي‌كند در سالي كه سفير چهارم- علي بن محمد سمري- وفات كرد، در بغداد بودم. به ديدار او رفتم (در نقل قبلي گفتيم عده‌اي، هنگام احتضار و قبل از وفاتش، نزد علي بن محمد سمري بودند كه از اين نقل معلوم مي‌شود، از جملة آن افراد، ابومحمد الحسن است كه براي صدوق نقل كرده.) فاخرج الي الناس توقيعاً... و عين همين توقيع را نقل مي‌كند؛ پس اولين مدرك، كمال‌الدين است كه با يك واسطه از سفير چهارم، نقل مي‌كند.

حال اگر بخواهيم بيشتر دقت علمي بكنيم، بايد اين واسطه مقدار اعتبار او را بشناسيم. اگر بر فرض نتوانيم توثيقي براي اين شخص پيدا كنيم، از اين كه شخصيتي مهم، مانند مرحوم صدوق، مطلبي با اين اهميت را از هر كس نقل نمي‌كند، كشف إني مي‌كنيم اين شخص نيز معتبر و مورد اعتماد است.

مدرك دوم: غيبة طوسي، ص395، ح365؛ اين حديث را از ابن بابويه نقل مي‌كند و مي‌فرمايد: "اخبرنا جماعة"؛ پس نقل اين توقيع از يك طريق نيست، بلكه از طرقي مختلف آن را نقل مي‌كند؛ از جملة اين جماعت افرادي مانند شيخ مفيد است.

مدرك سوم: احتجاج ابومنصور طبرسي، ج2، ص478. ظاهراً روايت را به صورت مرسل مي‌آورد؛ اما در مقدمه مي‌گويد: "سند روايات را نياورده‌ام يا به سبب شهرت، يا مطابقت با عقول و يا مجمع عليه است."

مدرك چهارم: تاج المواليد، مرحوم طبرسي، ص144؛

مدرك پنجم: اعلام الوري، مرحوم طبرسي صاحب مجمع البيان، ص417، باب سوم، فصل 1؛

مدرك ششم: خرائج و جرائح، مرحوم قطب راوندي. ج3، ص1126، باب30، ح46؛

مدرك‌ هفتم: الثاقب في المناقب، علي بن ابي حمزه طوسي، باب معجزات ائمه كه بيشتر به صورت مرسل نقل مي‌كند

مدرك هشتم: كشف الغمة، مرحوم اربلي، ج3، ص320؛

مدرك نهم: صراط المستقيم، مرحوم بياضي، ج2، ص236؛

مدرك دهم: منتخب انوار المضيئة، مرحوم نيلي، ص130؛

مدرك يازدهم: اثباة الهداة، مرحوم حر عاملي، صاحب وسائل الشيعة، ج3، ص693؛

مدرك دوازدهم: بحارالانوار، مرحوم مجلسي، ج51، ص361و ج52، ص151؛

مدرك سيزدهم: معادن الحكمة، مرحوم فيض، ج2، ص288؛

مدرك چهاردهم: (از معاصرين) منتخب الاثر، آية ا... صافي، ص399؛

مدرك پانزدهم: معجم الاحاديث الامام المهدي، تأليف اينجانب به همراه جمعي از فضلاي حوزة علميه قم، ح4، ص318.

از اين نقل‌ها استفاده مي‌شود كه به اين حديث توجه و اعتناء شده است. هرچند منظور ما، شهرت اصطلاحي نيست، اين تكرر نقل در كتاب‌هاي بزرگان مذهب از قدما و متأخران و معاصران، بدون هر گونه اشاره به ضعف و رد آن را مي‌توان يكي از شواهد - نه دلائل- اعتبار قرار داد.

محور سوم: فقه الحديث

مرحوم محدث نوري كتابي نوشته است بنام جنة المأوي في ذكر من فاز بلقاء الحجة في غيبة الكبري كه پر از حكايات كساني است كه به خدمت حضرت ولي عصر ( مشرف شده‌اند و اين حكايات را با حديث شريف معارض مي‌داند؛ بنابراين توجيهات و مناقشاتي بيان مي‌كند كه در ذيل متعرض آنها مي‌شويم:

توجيه اول

"انه خبر واحد مرسل غير موجب للعلم و لايعارض تلك الوقايع و القصص التي يحصل القطع من مجموعها بل من بعضها كيف يمكن الاعراض عنها بوجود خبر ضعيف لم يعمل به ناقله."

خلاصة توجيه اول مرحوم نوري، اين است كه اين خبر، مرسل و ضعيف است و توان تعارض با اين همه حكايات را ندارد. وانگهي مرحوم صدوق، خودش به اين روايت عمل نكرده است.

نقد توجيه اول: چنان كه بحث شد، حديث مرسل نيست.

توجيه دوم

خلاصه توجيه اين است كه مراد از مشاهده، مشاهده‌اي است كه همراه با ادعاي نيابت باشد و قرائن داخلي و خارجي، اين معنا را تأييد مي‌كند؛ چون بحث و موضوع مورد اثبات و انكار، اصل مشاهده نيست بلكه ادعاي نيابت خاصه و سفارت حضرت مهدي است.

مرحوم مجلسي هم همين توجيه را انتخاب مي‌كند و مي‌فرمايد:

و لعله محمول علي من يدعي المشاهدة مع النيابة و ايصال الاخبار من جانبه الي الشيعة علي مثال السفراء لئلا ينافي الاخبار التي مضت و سيأتي.5

مرحوم مجلسي نظر به سند توقيع ندارد و حديث را توجيه دلالي كرده و مي‌فرمايد: ادعاي مشاهده همراه ادعاي نيابت از طرف امام زمان ( است كه با اخبار منافات دارد، نه مشاهدة معمولي.

مرحوم ابن قولويه، چنين ادعايي را كفر و ضلالت مي‌داند؛ چنان‌كه فرمود:

بعد از آن‌كه شنيدم ابوبكر بغدادي ادعاي رؤيت همراه نيابت كرده، به سرعت پيش او رفتيم و گفتيم: "آيا تو چنين ادعايي كردي؟" گفت: "نه". اما همين‌كه وارد بغداد شديم، ادعايش را تكرار كرد و با اين ادعا، از شيعه جدا و منحرف شد. پس او را لعن كرديم؛ براي اين‌كه هر كس پس از سمري ادعاي نيابت كند، كافر، گمراه و گمراه كننده است.6

توجيه سوم

عدم امكان رؤيت حضرت، به زماني مربوط بوده است كه دشمنان حضرت زياد بوده‌اند؛ بعضي آنها از خانواده خود حضرت همانند (جعفر كذاب) و بعضي خارج از خاندان آن بزرگوار بودند و دليل اين مدعي، وجود جزيره خضراء است.

نقد توجيه سوم: اولاً خود جزيره خضراء محل كلام است و ما در بحث آينده به آن خواهيم پرداخت. مرحوم مجلسي مي‌فرمايد:

وجدت رسالة المشتهرة بقصة الجزيرة الخضراء حسنت ايرادها لاشتمالها علي ذكر من رآه و لما فيه من الغرائب انما افردت لها باباً لأني لم اظفر به في الاصول المعتبرة و لنذكرها؛7

يعني رساله‌اي يافتم كه به "قصة جزيره خضراء" شهرت دارد و دوست داشتم آن را اين‌جا نقل كنم؛ چون - به مناسبت اين فصل- دربارة كساني است كه حضرت را ديده‌اند و در برگيرندة غرايب است. و من اين قصه را جداگانه نقل كردم؛ چون قصه را در كتاب‌هاي معتبر نيافتم.

مرحوم شيخ جعفر كاشف الغطا ضمن حمله به قصة الجزيره الخضراء مي‌فرمايد:

... لم يرالاخبار الدالة علي عدم وقوع الرؤية من احد بعد الغيبة الكبري و لاتتبع كلمات العلماء الدالة علي ذلك؛8

يعني گويا اين شخص، رواياتي را كه دلالت بر عدم وقوع ديدار امام، پس از غيبت كبرا را نديده و گويا كلمات علما را نيز تتبع نكرده است".

لازم است به محضر مرحوم محدث نوري عرض كنيم: جناب‌عالي كه اين‌گونه با روايت شريف (توقيع) دست و پنجه نرم مي‌كني و سعي در تضعيف آن داريد و اين همه توجيه و مناقشه وارد مي‌كنيد، چگونه به يك قصه كه پايه‌هاي آن متزلزل است، استناد مي‌كنيد و چگونه به روايتي استدلال مي‌نماييد كه به تعبير خودتان قائل به آن عمل نكرده است.

توجيه چهارم

مشاهده‌اي كه نفي شده، رؤيتي است كه همراه شناخت حضرت مهدي ( باشد، يعني شخص، هنگام ملاقات حضرت حجت بن الحسن ( را بشناسد. اين وجه را - كه بسيار بعيد است- مرحوم محدث نوري آورده و دليلي هم براي آن ذكر نكرده است.

علامه بحرالعلوم مي‌فرمايد:

يشكل أمر هذا التوقيع بوقوعه في الغيبة الكبري مع جهالة المبلغ - واسطه- و دعواه المشاهدة المنافية لما بعد غيبة الصغري؛

يعني اشكال شد كه اين توقيع، در زمان غيبت كبرا بوده، واسطه هم معلوم نيست و ادعاي مشاهده هم كه طبق توقيع شريف، پذيرفتني نيست.

مرحوم علامه مجلسي مي‌فرمايد: 1. ممكن است شيخ مفيد، به وسيله قرائن، علم به صدور توقيع، از ناحية مقدسه پيدا كرده باشد. 2. خود اين توقيع، مشتمل بر غيب‌گويي است كه احدي جز خداوند و اوليايش نمي‌توانند از آن مطلع شوند. 3. مشاهده‌اي كه نفي شده، مشاهده‌اي است كه امام را ببيند و در زمان رؤيت، علم داشته باشد او حجت خداست. ما هم چنين ادعايي از شيخ مفيد نشنيده و سراغ نداريم.

توجيه پنجم

آنچه نفي شده ملاقات عمومي است؛ اما ملاقات خصوصي ممكن است.

مرحوم علامه بحرالعلوم مي‌فرمايد:

ما اين را قبول نداريم كه خواص نمي‌توانند امام را رؤيت كنند. هرچند ظاهر نصوص مي‌گويد هيچ كس نمي‌تواند امام را ببيند، ما از ظاهر، دست مي‌كشيم؛ بدليل واقعيت‌هاي خارجي كه ملاقات خصوصي براي عده‌اي از خواص را ممتنع نمي‌داند و چند روايت هست كه مي‌فرمايد ملاقات براي برخي خواص ممكن است.

مرحوم محدث نوري مي‌فرمايد: "شايد مراد وي از برخي آثار، همان قضايايي است كه در بحار ذكر شده يا همان رواياتي است كه در كافي، غيبة نعماني و غيبة طوسي آمده است كه امام، هميشه سي نفر محافظ دارد كه طبيعتاً، امام را مي‌بينند".

مرحوم طوسي مي‌فرمايد: "لايجب القطع علي استتاره عن جميع اوليائه".9

يعني يقين به اين كه امام (، از همة اوليايش مخفي است، واجب نيست.

شواهد مرحوم نوري

شواهد و مستندات مرحوم محدث نوري براي تقويت توجيه پنجم:

متن روايت: علي بن مهزيار به حضرت حجت بن الحسن( عرض مي‌كند: "من مي‌خواهم آقايي را كه پنهان است، ببينم". امام ( مي‌فرمايد: "او پنهان نيست؛ بلكه عمل شما باعث شده او را نبينيد".

نقد: چون مستند مرحوم نوري مخدوش و مرسل است، نمي‌توان به آن اعتماد كرد.

مرحوم نوري، از اين روايت نتيجه مي‌گيرد امام ( براي خواص قابل مشاهده است، و براي تأييد اين مدعا، يك سري روايات را به عنوان شاهد ذكر مي‌كند كه در ذيل، آنها را مي‌آوريم.

شاهد اول

محمد بن يحيي عن محمد بن الحسن عن ابن محبوب عن اسحاق بن عمار قال ابوعبدالله: "للقائم غيبتان احدهما قصيرة و الاخري طويلة، الغيبة الاولي لايعلم بمكانه فيها الاخاصة شيعته و الأخري لايعلم بمكانه فيها الاخاصة مواليه".10

نقد روايت: روايت، از جهت اسحاق بن عمار داراي اشكال است؛ چرا كه موارد زيادي نقل حديث شاذ و نادر دارد.11

مرحوم مجلسي مي‌فرمايد: "اسحاق بن عمار موثق است12 و مراد از "مواليه"، يا خدمتكاران و اهل و اولاد حضرت هستند يا آن سي نفر كه بدانها اشاره شده. برخي خواص شيعه، در غيبت صغرا بر اين مطلب مطلع بودند و بعد مرحوم مجلسي، اسم سفرا را مي‌آورد و همان توقيع نايب چهارم را بيان مي‌كند. گويي با اين بيان، تلقي به قبول كرده است.

شاهد دوم

عدة من اصحابنا، عن احمد بن محمد، عن الحسن بن علي الوشاء، عن علي بن ابي‌حمزه، عن ابي بصير عن ابي عبدالله قال: "لابد لصاحب هذا الامر من غيبة و لابد له في غيبة من عزلة و نعم المنزل طيبة و ما بثلاثين من وحشه".13

نقد روايت: مرحوم مجلسي مي‌فرمايد:

ضعيف است يا موثق، در سند اين روايت، شك و ترديد دارم" و گويي نظر به ضعف علي بن ابي حمزه بطائني دارد سپس مي‌گويد: "عزلة يعني مفارقت و جدايي از خلق؛ طيبه اسم مدينة الرسول است كه دلالت دارد بر اين‌كه حضرت در مدينه و اطراف مدينه سكونت دارد. عده‌اي گفته‌اند كه مراد از طيبه، شهر مدينه نيست؛ بلكه اسم مكاني است كه حضرت ولي عصر ( آن‌جا زندگي مي‌كند كه البته اين حرف درستي نيست و رجماً بالغيب گفته شده است.

مرحوم مجلسي، در تبيين روايت، ذيل عبارت "ما بثلاثين من وحشه" مي‌نويسد:

يعني امام، تنها نيست بلكه سي نفر پيرامون او را گرفته و در خدمت او هستند". احتمال ديگر مي‌دهد و مي‌گويد:'ما بثلاثين من وحشه'يعني امام از نظر چهرة ظاهري، در سي‌سالگي هستند و انسان در اين وضعيت از تنهايي وحشت ندارد". بعد مي‌فرمايد: "البته درستي اين وجه، خيلي بعيد است.14

بنابراين اگر توجيه اول را بپذيريم، رأي و نظر مرحوم محدث نوري تأييد و تقويت مي‌شود.

مرحوم مجلسي مي‌فرمايد: "شارحان احاديث تصريح كرده‌اند كه آن سي نفر، در طول هر قرن عوض مي‌شوند و افراد ديگر، جاي آنها مي‌آيند؛ چرا كه طول عمر فقط براي وجود نازنين حضرت ولي عصر ( اراده شده است"؛15 پس در هر عصر، سي نفر با امام ( هستند.

با اين تفصيلات، اين روايت، ناقض توقيع شريف نمي‌شود و نفي رؤيت و مشاهده را خدشه دار نمي‌كنيد.

شاهد سوم

اخبرنا احمد بن محمد بن سعيد بن عقده، حدثنا القاسم بن محمد ابن الحسن، حدثنا عبيس بن هشام، عن عبدالله بن جبله، عن ابراهيم بن المشير، عن المفضل بن عمر، عن ابي عبدالله، قال: "ان لصاحب هذا الامر غيبتين احدهما تطول حتي يقول بعضهم مات و بعضهم يقول قتل و بعضهم يقول ذهب، فلايبقي من اصحابه الا نفر يسير، لايطّلع علي موضعه احد من وليّ و لاغيره الاالمولي الذي يلي امره"؛16

يعني صاحب الامر دو غيبت دارد كه يكي از آن دو آن‌قدر به طول مي‌انجامد كه بعضي مي‌گويند او مرده است و بعضي مي‌گويند كشته شده و برخي مي‌گويند رفته است؛ پس، از ياران او جز اندكي نمي‌ماند و احدي از جاي او خبر ندارد، مگر آن‌كه خدمتكار و پيشكار حضرت است.

نقد روايت: يك منبا اين است كه هر راوي كه در تفسير قمي آمده و ابراهيم قمي از او نقل حديث كرده، ثقه است. اين مبنا مورد قبول مرحوم آيت‌الله خوئي هم هست؛ پس روايت از جهت ابراهيم بن مستنير اشكالي ندارد.

در سلسله روايت، قاسم بن محمد است كه مهمل است17 در نتيجه روايت ضعيف مي‌باشد. از جهت متن هم اين روايت نمي‌تواند با توقيع نفي مشاهده تعارض كند؛ زيرا اين روايت، فقط رؤيت و مشاهده را براي خادم امام ثابت مي‌داند كه در اين صورت هم از جهت دلالي، نافي توقيع شريف نيست.

مرحوم محدث نوري براي توجيه پنجم و تأييد آن، آراء و اقوال برخي علما و بزرگان را مي‌آورد كه ما هم متعرض آنها مي‌شويم.

مرحوم سيد مرتضي مي‌فرمايد:

انّا غير قاطعين علي انّ الامام لايصل اليه احد و لايلقاه بشر، فهذا امر غير معلوم و لاسبيل الي القطع عليه؛18

يعني ما يقين نداريم كسي نمي‌تواند به امام برسد و امام را ملاقات كند؛ پس اين امري است نامعلوم و راهي براي يقين به اين مطلب نيست.

مرحوم سيد مرتضي مي‌افزايد: "اين‌كه بعضي امام ( را ملاقات كنند، امر ناممكن و محالي نيست".19

مرحوم سيد بن طاووس خطاب به فرزندش مي‌فرمايد:

و الطريق مفتوح الي إمامك لمن يريد الله جل شأنه عنايته به و تمام احسانه اليه؛20

يعني هر كس را كه خدا بخواهد و لطف و عنايتش شامل حال او شود، ملاقات امام و راه وصال را برايش هموار مي‌كند. مرحوم سيد بن طاووس مي‌افزايد:

اگر حضرت، اكنون براي همه ظاهر نباشد، هيچ امتناعي ندارد كه بعضي از شيعيان با او ملاقات داشته و از فعل و بيانات حضرت اطلاع داشته باشند.21

مرحوم شيخ طوسي مي‌فرمايد:

اگر دشمنان مانع ظهور حضرت شدند، هرگز نتوانستند مانع ملاقات حضرت با اوليايش شوند.22

مرحوم آخوند خراساني مي‌فرمايد: "احتمال دارد بعضي از "اوحدي" اوليايش به خدمت حضرت مشرف شوند".23

مرحوم نائيني مي‌فرمايد:

اجماع دخولي در زمان غيبت، عادتاً ممكن نيست؛ اما اتفاق مي‌افتد براي اوحدي، مشرف به خدمت حضرت و اخذ حكم از ايشان بشنوند.24

مرحوم آيت‌الله العظمي گلپايگاني مي‌فرمايد:

بطور كلي، براي تشرف، راهي كه همه به آن برسند، نمي‌توان ارائه داد؛ مگر عده‌اي معدود، به اين فيض عظيم، به گونه‌اي كه حضرت را بشناسد، نائل شود. مع ذلك با عمل به تكاليف شرعيه و جلب رضايت و خشنودي حضرت و برخي از اعمال، مانند چله شايد بشود به تشرف رسيد.25

نتيجه: از مجموع مطالب ذكر شده روشن شد اصل ملاقات و ارتباط، محال عقلي نيست؛ اما مشكل، اثبات ادعاي رؤيت و ملاقات حضرت است و در نهايت، توقيع شريف، فقط اصل سفارت و نيابت را رد مي‌كند، نه نص مشاهده و ملاقات را.

توجيه ششم

آنچه بر مردم مخفي است، مكان حضرت است و توقيع، ملاقات با حضرت را نفي نمي‌كند. براي اثبات اين وجه، به رواياتي كه در چند صفحة قبل آورديم، استناد مي‌كند؛ ولي اين وجه- ظاهراً- ربطي به توقيع و مفاد آن ندارد.

ممكن است براي تأييد امكان ارتباط و ملاقات با حضرت، نامه‌هاي حضرت به شيخ مفيد را -كه چندين سال پس از شروع غيبت كبرا ارسال شد- شاهد قرار دهند.

مرحوم تستري مي‌فرمايد:

ابن بطريق در مقام تزكيه و توثيق شيخ مفيد بر مي‌آيد و دو طريق ارائه مي‌كند و طريق دوم توثيق شيخ را اين مي‌داند كه تمام علماي شيعه قبول دارند و پذيرفته‌اند كه صاحب الزمان ( كَتَبَ اليه ثلاث كتب في كل سنة كتاباً و هذا اوفي مدح و تزكيه.26

اشكال: رسيدن اين سه نامه كه شيعه و علما، آن را تلقي به قبول كرده‌اند، با نفي سفارت و نيابت بعد از نايب چهارم منافات دارد، زيرا سؤال اين است كه آورندة نامه كيست؟ آيا نايب خاص است؟ و اين با توقيع منافات دارد. مستشكل آيت‌الله خوئي‌ است. مرحوم خوئي ابتدا حرف ابن بطريق را مي‌آورد كه در كتاب نهج‌العلوم او آمده است. او توقيعاتي را ذكر كرده كه از طرف امام زمان ( براي شيخ مفيد آمده كه دو نامه را ذكر كرده و مي‌گويد: "اولها للاخ السديد، الثاني السلام عليكم ايهاالناصر، و الثالث مفقود و لم تصل الينا صورته".

اشكال مرحوم آيت‌الله خوئي: "نمي‌توانيم به صدور آنها از امام ( يقين پيدا كنيم". بعد مي‌فرمايد: "شيخ مفيد در سال 330 بدنيا آمد و كسي كه نامه را خدمت شيخ رسانده، مجهول است. سلمنا كه مرحوم مفيد جزم پيدا كرده اين نامه از ناحيه مقدسه صادر شده، براي ما چگونه چنين خبري حاصل مي‌شود؟ وانگهي روايت احتجاج از اين توقيعات، مرسل است و در نهايت، واسطة بين طبرسي و مفيد، مجهول است كه در مجموع، پنج اشكال بر قضيه وارد مي‌كند. ريشة اين اشكالات، اين است كه دوران غيبت، دوران انقطاع است، پس چگونه اين نامه به دست شيخ مفيد، رسيده است؛ در حالي‌كه ادعاي نيابت، سفارت و مشاهده، نفي شد".27

در مقابل فرمايش و اشكال مرحوم خوئي، علما و بزرگان اظهار نظر كرده‌اند؛ يك عده در مقام تأييد حرف آن مرحوم و برخي در رد فرمايش مرحوم خوئي هستند كه ما كلمات آنان را بيان مي‌كنيم:

آنهايي‌كه حرف وي را قبول دارند، گفته اند: مرحوم شيخ طوسي، شاگرد شيخ مفيد، در كتاب غيبت اين توقيع را نقل نكرده و حال آن‌كه شرح مفصل و مبسوطي دارد و آن را تحليل مي‌كند. اگر اين نامه واقعيت داشت، خيلي مناسب بود كه اين را بيان كند؛ اما هيچ نامي از اين جريان به ميان نمي‌آورد؛ نه در كتاب‌هاي رجالي و نه در كتاب‌هايي كه دربارة امام زمان ( است.

سيد مرتضي، كه شاگرد شيخ بود هم هيچ اشاره‌اي به اين توقيعات ندارد. مرحوم ابن ادريس در مستطرفات -كه كتاب عيون و محاسن مفيد را جمع و از او تجليل كرده- اسمي از اين ماجرا به ميان نياورده و كراجكي و ابن داوود هم اسمي از اين جريان به ميان نمي‌آورند.

نكته: مرحوم ابن شهر آشوب در كتابش فرموده است: "لَقّبه بالشيخ المفيد، صاحب الزمان و قد ذكرت ذلك في مناقب آل ابي طالب"28 و جالب اين است كه در مناقب، اشاره‌اي به اين قصه نشده است و اساساً مطالب كتاب فقط دربارة يازده امام مي‌باشد و از امام زمان، هيچ مطلبي ندارد.

سؤال: ابن بطريق يا ابن شهر آشوب، اين توقيعات را از كجا آورده‌اند؟ محتمل است اينها از خود طبرسي ذكر كرده باشند كه در اين صورت هم اشكالات مرحوم خوئي به قوت خود باقي است.

ممكن است در جواب مرحوم آيت‌الله خوئي بگوييم كه مرحوم طبرسي، در مقدمة كتابش نوشته كه من بيشتر اسناد و روايات را نياورده‌ام به سبب اجماع بر آن روايات يا به اين سبب است كه موافق عقول است يا بدين علت بوده بين مخالف و موافق، مشهور بوده است كه در اين صورت، باز هم جواب مرحوم خوئي داده نشده؛ چرا كه اين نامه، نه اجماعي است و نه ربطي به موافقت عقول دارد و مشهور هم نيست. شايد نظر مرحوم خوئي همين است و ريشة اشكال او اين‌جا است كه خود مفيد، از سفرا نبوده و سفيران خاصي هم در دوران مفيد نداشته‌ايم.

برخي، جواب مرحوم خوئي را به گونه‌اي بيان كرده‌اند كه با نفي سفارت خاصه هم منافات نداشته باشد. آنان فرموده‌اند: آيا كسي ادعا كرده كه اين توقيعات، از طريق سفراي خاص به دست شيخ رسيده؟ از طرفي مي‌توانيم بين سفراي خاص و بين افراد عادي كه براي انجام كاري مأمور مي‌شوند فرق بگذاريم؛ مثلاً در زمان كنوني، يك سفير در كشوري داريم كه وظايف آن معلوم است و بعضي اوقات يك شخص مأمور مي‌شود كه پيامي برساند كه به او سفير خاص نمي‌گويند؛ زيرا بلكه در ابلاغ يك پيام مأمور شده است. در اين قضيه، نه شيخ مفيد ادعاي نيابت كرده و نه پيام رسان و نه احدي از شيعيان چنين ادعايي (نيابت خاصه) براي شيخ مفيد كرده است و اين‌گونه نيست كه ارتباط با حضرت به طور كامل قطع باشد؛ بلكه واسطه‌هايي هستند و گاه‌گاهي اين گونه ملاقات‌ها و ارتباط‌ها هست. اين گونه ملاقات‌ها با محتواي توقيع شريف هيچ منافاتي ندارد. چند شاهد براي اين مدعا مي‌آوريم.

شاهد اول (داستان مرجع بزرگ مرحوم سيد ابوالحسن اصفهاني): زماني‌كه سيد، زعامت حوزة علمية قم را داشت، حكومت سفاك شاهنشاهي، شرط معمّم شدن طلبه‌ها را اجتهاد قرار داد. مرحوم سيد ابوالحسن، براي حفظ لباس و جلوگيري از تضعيف روحانيت، به بسياري اجازة اجتهاد مي‌داد، تا اين‌كه عده‌اي به سبب اين كار، به سيد اعتراض كردند. فرمودند: "من مأمور هستم". برخي ناراحت شدند. گويا خيال كرده بودند از طرف حكومت مأمور است. سيد ابوالحسن مجبور شد اسرار را بگويد. صندوقچه‌اي آورد و نامه‌اي از ميان آن صندوقچه بيرون كشيد كه از طرف حضرت حجت‌ابن الحسن( بود.

شاهد دوم: اين جريان نيز از سيد ابوالحسن اصفهاني و در ارتباط با شهادت فرزند او مربوط است. او پس از شهادت سيدحسن، در خانه را، به روي مراجعان مي‌بندد و با مردم ملاقات نمي‌كند حضرت، پيام را به شيخ محمد كوفي -كه در عراق، به زهد و تقوا معروف بوده- مي‌دهد و او هم نامه را به سيد مي‌رساند. مضمون نامه اين بود كه در را باز كن و ما خودمان ياري‌ات مي‌كنيم.

به هر حال، اين‌گونه نيابت‌ها و واسطه‌ها هست؛ اما اين، نيابت خاصه نيست، نيابت خاصه متعلق به نواب اربعه و منحصر در آنان است؛ بنابراين اصل توقيع را مي‌پذيريم، و معدود ملاقات‌ها را نيز قبول داريم و اين، هيچ منافاتي با توقيع حضرت به سفير چهارم ندارد. البته بدان معنا نيست كه هر كس ادعاي تشرف و ملاقات كند، حرف او پذيرفته است؛ چون اثبات آن مشكل است.

خلاصه بحث

اين توقيع شريف، از صحت سند و سلامت قوت متن برخوردار است و ظاهراً هيچ موردي براي تضعيف و رد آن نيست. از طرفي، نقل‌هاي زيادي دال بر تشرف داريم كه نمي‌توان همه را مردود دانست؛ زيرا تواتر اجمالي و معنوي دارد.

لذا در مقام جمع بين اين دو دسته، مي‌گوييم آنچه مورد نفي است، ادعاي سفارت و نيابت خاصه است، نه اصل تشرف و ملاقات؛ زيرا در دوران غيبت كبرا تشرفات ممكن و واقع است؛ ولي اثبات آن، نياز به دليل دارد. اين‌جا است كه مي‌گوييم چون ملاقات، امر سهل و راحتي نيست - به گونه‌اي كه هر كس بتواند مدعي آن شود- بخشي از مدعيان مورد بحث و نظر قرار مي‌گيرند؛ به ويژه اگر ادعاي ملاقات اختياري كنند. آري، تشرفات غير اختياري و بدون برنامة قبلي -كه معمولاً با عدم شناخت حضرت همراه است- مورد قبول است؛ ولي باز هم مشروط به وثاقت و اعتبار ناقل است.

------------------

پي نوشت:

1 . شيخ طبرسي، احتجاج، ج2، ص297.

2 . كمال الدين، ج2، باب45، ص516، ح44.

3 .بحارالانوار، ج53، ص187.

4 . جمال الاسبوع، ص522.

5 . بحارالانوار، ج52، ص151.

6 . بحارالانوار ، ج53، ص277؛ شيخ طوسي، الغيبة، ص412.

7 . بحارالانوار ، ج52، ص159.

8 . حق المبين في تصويب المجتهدين (سنگي)، ص87.

9 . شيخ طوسي، الغيبة، ص99.

10 . اصول كافي، ج1، ج19، ص340.

11 . قاموس الرجال، ج1، ص769 .

12 . مرآة العقول، ج4، ص52.

13 . اصول كافي، ج1، ص340.

14 . مرآة العقول، ج4، ص50.

15 . بحارالانوار، ج53، ص320؛ جنة المأوي، ص220.

16 . غيبة نعماني، ص71، ج5؛ غيبة طوسي، ص61، ج6.

17 . مستطرفات علم رجال، ص257، ج6.

18 . بحارالانوار، ج53، ص230.

19 . تنزيه الانبياء، ص234.

20 . كشف المحجة، ص153.

21 . طرائف، ص185.

22 . تلخيص شافي، ج4، ص221.

23 . كفاية الاصول، بحث اجماع.

24 . فرائد الكاظمية.

25 .جلوه هاي پنهان امام عصر (، مجمع المسائل، ج3.

26 . قاموس الرجال، ج9، ص553.

27 . معجم الرجال، ج17، ص209.

28 . ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص26.